

Mahnoz's Website



# فردوسی پارسی سرای نامدار

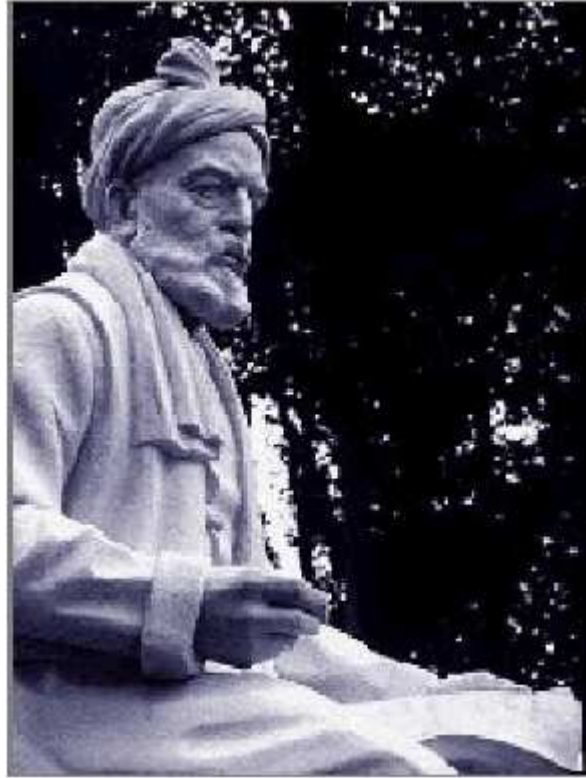
بزرگترین شاعر دوره سامانی و غزنوی

ارمغان به سایت مهناز

بهن تقدسی

نام فردوسی ، پیوند جداناپذیری با تاریخ و فرهنگ ایران زمین دارد . اهمیت وی تنها به برهان حماسه سرائی و شاعری نیست بلکه به شایستگی تلاشگری است در حفظ زبان پارسی در دوره هجوم زبان و فرهنگی دیگر .

ابوالقاسم حسن بن علی که فردوسی می شناسیم او را ، گوینده ای است که سرسختانه به احیای فرهنگ راستی ، نیکی ، دلاوری و دوری از پلیدی ، ناجوانمردی و ستمگری پرداخته و در این مسیر رنج ها برده و مشقت کشیده است .



اولین نامداری که در مورد زادگاه فردوسی نوشت نظامی عروضی است و او را متولد در « باژ » روستائی نزدیک به توس در خراسان می داند . پژوهشگران امروز ، سال چشم به جهان گشودن وی را سیصد و بیست و نه هجری قمری می دانند .

پدرش دهقان [ در آن زمان به مفهوم دارنده ده ] بوده است . برخی پدرش را منصور نام می دانند و بعضی احمد و علی ! مذهبش را شیعه ، که به این سبب محبوبیتی در دستگاه حاکم آن زمان نداشته اما ویژگی بزرگ حماسه سرای ما ، آشنائی به زبان های فارسی دری و پهلوی است و در کنار آن با زبان عربی و فلسفه یونانی نیز آشنائی داشته است .

در دوران کودکی و نوجوانی زندگی آرامی داشته است و این مربوط به دوره سامانیان است که از حامیان ادبیات فارسی بوده اند .

حمداالله مستوفی در اثر تاریخ گزیده ، نام او را حسن ذکر کرده است و برخی از محققین او را هم عهد سلطان محمود غزنوی می دانند . آنچه سبب بلندی نام و پر آوزه بودن فردوسی است شاهکار او ، شاهنامه است که سراسر رسم دلیری، میهن دوستی و پاک مرامی است . و البته این ویژگی ها در داستان های اساطیر کهن و ادبیات شفاهی مردم آن دوره نیز بوده است .



Mahmoud's Website

فردوسی همه کوشش خود را بکار بست تا مفاخر پهلوانان را زنده نگه دارد و طبع و هنر شاعری را آمیخته با احیای حماسه ها کرده و شوری جاودان برپا کرد که نسل به نسل نام فردوسی را جاودان می کند .

سی و پنج سال رنج پاسداری از زبان و یادآوری آنچه بد اندیشان روزگار از آن هراس دارند ، قدر و منزلت وی را بیش از همدوره هایش نمایان می نماید . قهرمانان داستان های او ، اگرچه از نظر برخی منقدان حافظان تاج و تخت هستند از دگر سو نگاه به افراد سرکشی دارد که به نیروی از خودگذشتگی در برابر ستم سر خم نمی کنند .

می دانیم که ستاره بخت سامانیان رو به افول رفت و هجوم عرب زبانان که همه چیز و همه کس را زیر سلطه می خواست سفره فرهنگ خود را بر میهن ما گسترده ولی دهقان زاده بلند اندیش ما چون گوهری در میهن شب زده درخشید و این انسان فرهیخته سرنوشتی خود را آنچنان رقم زد که تا به امروز وامدار آن هستیم . او بواقع تاریخ گذشته ایران زمین سامان بخشید و با پشتکاری شگرف به آن نظمی جاودانه داد .

همی بخت ساسانیان تیره شد

نهان شد ز رو گشت پیدا پیشیز

شده راه دوزخ پدید از بهشت

ز آزادگان پاک ببریید مهر

ز ساسانیان نیز بریان شدم

چو بخت عرب بر عجم چیره شد

پر آمد ز شاهان جهان را قفیز [پیمانه]

همان زشت شد خوب، شد خوب زشت

دگرگونه شد چرخ گردون بچهر

به ایرانیان زار و گریان شدم

|                                  |                                  |
|----------------------------------|----------------------------------|
| دریغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت   | دریغ آن بزرگی و آن فرّ و بخت     |
| کزین پس شکست آید از تازیان       | ستاره نگردد مگر بر زیان          |
| چو با تخت، منبر برابر شود        | همه نام بویگر و عمر شود          |
| تبه گردد این رنجهای دراز         | نشیبی دراز است پیشش فراز         |
| نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر    | ز اختر همه تازیان راست بهر       |
| ز پیمان بگردند وز راستی          | گرامی شود کژمی و کاستی           |
| رباید همی این از آن، آن ازین     | ز نفرین ندانند باز آفرین         |
| نهانی بتر ز آشکارا شود           | دل مردمان سنگ خارا شود           |
| <u>شود بنده بی هنر شهریار</u>    | <u>نژاد و بزرگی نیاید به کار</u> |
| به گیتی نماند کسی را وفا         | روان و زبانها شود پر جفا         |
| از ایران و از ترک و از تازیان    | نژادی پدید آید اندر میان         |
| نه دهقان، همه ترک و تازی بود     | سخنها به کردار بازی بود          |
| نه جشن و نه رامش، نه گوهر نه نام | به کوشش ز هرگونه سازند دام       |

یکی از کارهای مهم فردوسی ، جمع آوری هزار بیت شعر " دقیقی توسی " است که در جوانی به دست غلام خود کشته می شود و فردوسی اشعار وی را به شاهنامه خود افزوده و مانع از فراموشی آنها می شود .

بسیاری شاهکار بزرگ فردوسی را به چشمداشت مزد و عده داده شده می دانند و بسیاری او را در قبال بد قولی سلطان ، سرخورده می یابند . بی تردید فردوسی انسانی خالی از نقص نبوده و ساده انگاری است اگر او را قهرمانی چون یکی از نام آوران شاهنامه اش بدانیم . اما آنچه که مقام فردوسی را بی همتا می کند تلاش و همت بی همتای وی در دوره هجوم فرهنگی بیگانه است که خط و زبان را به تسخیر می خواهد . ایستادگی در برابر دشمنی که تاریخ سرزمین فردوسی را دگرگون می خواهد و او این را بر نمی تابد و لذا سلاح برنده میهن دوستی اش را به شعر می کشاند و حماسه سرائی می کند به خط و زبانی که آن را جاودان می خواهد . این خردمندی فردوسی است که او را بلندآوازه می کند .

برخی از پژوهشگران آغاز به نظم کشیدن شاهنامه را واکنشی در برابر غلامان ترک و آل سیمجور که بر خراسان سلطه یافتند ، می دانند .

به هر صورت تلاش فردوسی برای پاسداری از تاریخ و فرهنگ ایرانی انکار ناپذیر است و آغاز به نظم کشیدن شاهنامه از هر چه باشد ، پیروزی فردوسی در به انجام رساندن خواسته اش قطعی است .

زال و رستم و سیاوش او از یکسو و نبرد کاوه آهنگرش علیه ضحاک ستمگر ، در هر دوره و زمانه ای سرمشق دلاوری و میهن پرستی و حفظ مرزوبوم نیاکان است . از طرفی زنان نامبرده در شاهنامه نیز نمونه های زیبایی از زنان پاک نهاد و خوش سرشت تاریخ ایران زمین اند .

اگرچه تنگ نظری درباریان سلطان محمود و تحت تاثیر بودن سلطان [ همان داستان همیشگی تاریخ ] فردوسی را وادار به ترک غزنه و روانه توس می کند اما اشعار او که فلسفه جوانمردی است او را بر تخت زرین قلب های عاشق میهن نشانده و سلطان های بی مایه را رسوا می کند .

امروز نیز پس از گذشت سده ها هنوز فردوسی و شاهنامه اش دشمنان خاص خودش را دارد . عده ای از کوتاه نظری بر این تصور هستند که فردوسی تعلق به طیف طرفداران پادشاهی دارد و تعدادی از سر مستی و بی هوشی او را مدافع پادشاهان سفاک می دانند . و وجود دارند کسانی که از سر کینه با زبان پارسی ، دشنام گویان بی عرض اند .

اما او جاودانه است به بلندای نام ایران و ایرانی .



هانس هاینریش شیدر درباره او می نویسد :

آورده اند که به هنگام حمل تابوت فردوسی، حماسه سرای بزرگ ایران از دروازه شهر زادگاهش توس، کاروانی از دیگر دروازه شهر وارد شد که هدایایی برای شاعر به همراه داشت.

فرستنده هدایا، سلطان محمود غزنوی، فرمانروای قدرتمند و بنیانگذار نخستین امپراتوری بزرگ ترک در سرزمین های شرقی اسلام بود که شرق ایران و افغانستان را زیر سلطه خود داشت و می رفت تا بر هندوستان نیز حکمروایی کند.

فردوسی، ده سال پیش از مرگ، یعنی زمانی که هفتاد و پنج سال داشت، شاهنامه را که در سرودنش سی و پنج سال رنج برده بود به سلطان محمود پیشکش کرده بود. اکنون پس از گذشت سال ها، سلطان محمود حاضر شده بود با پاداشی شایسته و در خور مقام شاعر، از زحمات او قدردانی کند. اما این پاداش دیر هنگام به مقصد می رسید و نوش دارویی بود پس از مرگ سهراب.

این دیر هنگامی، پایانی طنزآمیز است بر زندگی آرام و سرشار از شعر شاعری که عمر خود را در راه اثری عظیم قربانی کرده بود. اما پاداشی که شاعر در حیات خود آرزومند آن بود، ولی هرگز بدان دست نیافت، اکنون پس از مرگش، بیش از آنچه تصور می کرد، بهیاد و خاطره او تعلق می گرفت.

چنین بود که بهرغم حجم عظیم سروده های فردوسی که هفت جلد کتاب را در بر می گرفت، شهرت شاهنامه در زمانی کمتر از عمر یک نسل به تمام سرزمین های فارسی زبان گسترش یافت. این خود در زمانی رخ می داد که ملت ایران، پس از یک قرن بازیابی توان ملی خود، بار دیگر تحت سلطه حاکمیت بیگانگان قرار می گرفت و زمام امور را برای قرن ها به ترکان و مغولان واگذار می کرد.

این شکست سبب شد که ملت ایران هویت از دست شده خود را در سروده های فردوسی باز یابد و آن را باور کند.

سرایندگان بسیاری کوشیدند شاهنامه را الگو و سرمشق خود قرار دهند و افسانه یلانی را که فردوسی به آنها شخصیتی معتبر و جاودانی بخشیده بود، دستمایه سروده های خود ساختند و حماسه هایی تازه از رشته های این افسانه ها بافتند. اما آثار این حماسه سرایان همه به دست فراموشی سپرده شده است؛ در حالی که سروده های فردوسی در شاهنامه، نسل به نسل به حیات جاودانه خود ادامه می دهد.

شاهنامه فردوسی از همزمانی فرخنده لحظه تاریخی پربار و خلاقیت شاعری شایسته پا به عرصه وجود گذاشت. قرن دهم میلادی که فردوسی در نیمه نخست آن دیده به جهان گشود، برای زادگاه این شاعر که در شمال شرقی ایران قرار دارد و در آن زمان تحت فرمانروایی خاندان سامانیان بخارا بود، دورانی تازه از آرامش و بیداری ملی را بهار مغان آورد. بهرغم درگیری‌ها و جنگ و جدال‌های مدام، خاندان سامانیان بخارا و دولت‌مندان آن نشان دادند که از این شایستگی نیز برخوردارند تا خودآگاهی ملی پارسیان، خاطرات افسانه‌های حماسی و نیز گذشته بزرگ تاریخی سلسله ساسانیان را زنده نگاه دارند و در استواری و پایداری آن بکوشند.

زبان فارسی که از زمان سلطه اعراب برای مدتی نزدیک به سه سده از زندگی اجتماعی مردم ایران و از ادبیات فارسی طرد شده و جای خود را به زبان عربی داده بود، جایگاه از دست رفته خود را به عنوان زبان تاریخ نگاری و شاعری بازیافت. در این میان، شعر نوشکفته فارسی، چه از نظر سبک و چه به لحاظ گزینش موضوع، به شعر درباری عرب گرایش پیدا کرد. شعر فارسی به سبب این گرایش نه تنها آزادی و سبکباری تازه‌ای برای قالب‌بندی‌های شعری به دست آورد، بلکه این گرایش موجب تنوع و توازن بیان نیز گردید.

مقایسه این گونه اشعار با سروده‌هایی که از دوران ساسانیان به جامانده است، گواه این ادعاست. اما این تحولات تازه با گرایشی افراط آمیز به تصنع و تطرف نیز همراه بود و بر بیگانگی زبان فارسی که لغات عربی را به عاریت گرفته بود، می‌افزود. حتی سروده‌های شعرای پیش از فردوسی نیز نشان می‌دهد که شعر فارسی در معرض خطر این گرایش افراطی قرار داشت.

اکنون مردی می‌بایست پا به عرصه وجود می‌گذاشت تا با درک و دریافتی اصیل و بکر از زبان، بار دیگر به فارسی ناب سخن براند و سخن گفتن بیاموزد. نام این مرد فردوسی بود. بهر استی او خالق راستین زبان ادبی فارسی است، زبانی که از آن زمان تا کنون سیرت و سیمایی را که فردوسی به آن داده، حفظ کرده است و همواره از چشمه پاک و پایان ناپذیر سروده‌های او سیراب می‌شود.

زندگی فردوسی زندگی مردی است که در راه آفرینش این شاهکار بزرگ به تنهایی و انزوا کشانده شد. او دهقان زاده‌ای بود با ثروتی ناچیز که در اوج خلاقیت ادبی و پس از مرگ زود هنگام سلف خود دقیقی، بر آن شد تا روایات و داستان‌های ملی به هم پیوسته‌ای را که به نثر نگاشته شده و از گذشته‌های دور به جا مانده بود، در قالب اشعاری حماسی بسراید.

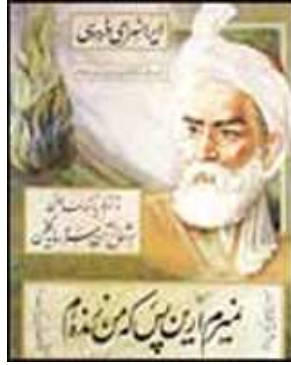
فردوسی بیش از یک عمر در سرودن شاهنامه سپری کرد. پادشاهان و پهلوانان کهن که سرنوشت شان قدرت داستان پردازی و قوه تخیل فردوسی را برانگیخت، رفته رفته به دوستان و همراهان او تبدیل شدند و مونس و همدم او گشتند. فردوسی غروب عظمت و فرود آزادی سرزمینش را خود تجربه کرده بود و اینک انعکاس آن را در افول دوران حماسه‌آفرینی ایران بازمی‌یافت.

#### \* ناقد

چو با تخت منبر برابر کنند  
تبه گردد این رنجهای دراز  
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر  
چو روز اندر آید به روز دراز  
بپوشد از ایشان گروهی سیاه  
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش  
برنجد یکی، دیگری برخورد  
شب آید یکی چشمه رخشان کند  
ستاننده روزشان دیگر است  
ز پیمان بگردند وز راستی  
پیاده شود مردم جنگجوی  
کشاورز جنگی شود بی هنر  
رباید همی این از آن از این  
نهان بدتر از آشکارا شود  
بداندیش گردد پدر بر پسر  
شود بنده بی هنر شهریار  
به گیتی کسی را نماند وفا  
از ایران و ترک و تازیان  
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

همه نام بوبکر و عمر کنند  
نشیبی دراز است پیش فراز  
ز اختر همه تازیان راست بهر  
شود ناسزا شاه گردنفرز  
ز دیبا نهند از بر سر کلاه  
نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش  
به داد و به بخشش همی ننگرد  
نهفته کسی را خروشان کند  
کمر بر میان و کله بر سر است  
گرامی شود کژی و کاستی  
سوار آنک لاف آرد و گفت و گوی  
نژاد و هنر کمتر آید به بر  
ز نفرین ندانند باز آفرین  
دل شاهشان سنگ خارا شود  
پسر بر پدر همچین چاره‌گر  
نژاد و بزرگی نیاید به کار  
روان و زبانها شود پر جفا  
نژادی پدید آید اندر میان  
سخنها به کردار بازی بود





<http://www.mahnaaz.com/>

\* شاهنامه فردوسی

<http://shahnameh.recent.ir/default.aspx?browse>

.....

<http://vira.ir/vira/plp/?page=view&mod=classicpoems&obj=poet&id=32>

.....

<http://www.farhangsara.com/fferdosi1.htm>

.....

<http://www.paymanemeli.com/modules.php?name=News&file=article&sid=1395>